

آسیب‌شناسی مشروعیت در اندیشه سیاسی هخامنشیان (تحلیل محتوای کتیبه‌ها)

روح‌الله اسلامی^۱

استادیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

(تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۱۲ - تاریخ تصویب: ۹۵/۳/۲۲)

چکیده

پگاه تاریخ بشر در موضوع سیاست را ایرانیان به خود اختصاص داده‌اند و آنان بوده‌اند که وجوه غارتگری، جنگ، خشونت، ناامنی، بی‌نظمی، آشوب و تجاوز را به سمت گفتمان‌های آبادانی، رواداری، راستی، اخلاق و حقوق بشر سوق داده‌اند. سلسله هخامنشیان به گفته ابن‌خلدون و هگل سرآغاز حکمرانی انسانی در تاریخ بشر است. در این نوشتار قصد داریم با تحلیل سنگ‌نوشته‌ها و کتیبه‌های به‌جای‌مانده از دوره هخامنشیان، به این پرسش پاسخ دهیم که چه کسی، با چه ویژگی‌هایی حق حکمرانی در این سلسله را به‌دست می‌آورده است. مجموعه کتیبه‌های به‌جای‌مانده در تخت جمشید، همدان، شوش، بیستون، خراسان، مصر و ... که گفته‌ها و گزاره‌های شاهانی چون کوروش، داریوش، کمبوجیه و ... را ثبت کرده است، منبع دسته اول و مستقیمی در جهت شناخت و نقد و بررسی اندیشه سیاسی ایران محسوب می‌شود. بر قلمرو حکومتی که نیمی از پهنه مسکونی کره زمین را در اختیار داشت، چه کسی با چه شاخص‌هایی می‌بایست حکومت‌داری کند. در این نوشتار وجوه تکنیکی هرم حاکمیت هخامنشیان مورد بررسی انتقادی قرار می‌گیرد تا وجهی ناشناخته و بسیار تداومی در اندیشه سیاسی ایران تحلیل شود.

واژگان کلیدی

اندیشه سیاسی، سنگ‌نوشته‌های شاهنشاهی، هخامنشیان.

Email: eslami.r@ferdowsi.um.ac.ir

۱. فاکس: ۰۵۱۳۸۸۲۹۵۸۴

این مقاله برگرفته از پژوهشی با عنوان «مبانی، استراتژی‌ها و تکنیک‌های اندیشه سیاسی ایرانیان» است که در دانشگاه فردوسی انجام گرفته است.

بیان مسئله

یکی از پرسش‌های اصلی در اندیشه سیاسی در این زمینه است که چه کسی باید حکمرانی کند؟ در قلمروهای سرزمینی همه مردم نمی‌توانند به حکومت دست یابند. قدرت یکی از کالاهای عمومی است که اغلب شهروندان علاقه دارند به صورت انحصاری آن را به دست آورند و جایگاه بهتری در نهادهای حاکمیتی داشته باشند. در چند هزار سال قبل شیوه‌های تقسیم و توزیع قدرت صورتی کیهانی و متافیزیکی داشت که دایره حکمرانان را بسیار محدود می‌کرد و موجب می‌شد تعداد بسیار اندکی با ویژگی‌های خاص انتصابی بتوانند گزاره‌های حکومتی صادر کنند. علوم و دانش‌های قدیم، سنتی و اشرافی بود و در پرتو کاست‌های شکل‌گرفته در سنت اجدادی و قبیله‌ای با توجه به پدرسالاری‌ای که مناسبات را در همبستگی‌های خویشاوندی سامان‌دهی می‌کرد، ساختار سیاسی نیز به تبعیت از ساختارهای خانواده و جامعه به شدت پدرسالار، فردگرا، سنتی و مبتنی بر قدرت مطلقه یک فرد فرهمند بازتولید می‌شد (See Foucault, - 2011). در واقع شیوه حکمرانی دوران قبل از رنسانس و انقلاب‌های مکانیکی علمی و اجتماعی چنین بود که استبداد وجه مشترک اغلب حکمرانی‌های سلطنتی، پادشاهی، امپراتوری و شاهنشاهی قلمداد می‌شد (ویتفولگ، ۱۳۹۱: ۲۱۹).

هخامنشیان به عنوان یکی از بزرگ‌ترین و اولین سلسله‌های تاریخ بشری که توانستند تغییری جزئی در این الگو ایجاد کنند، بررسی می‌شود. این پرسش در مورد سلسله هخامنشیان مطرح است که در این دوره چه فردی با چه ویژگی‌هایی، مشروعیت حکمرانی بر سرزمین‌های وسیع را پیدا می‌کرد. هخامنشیان به نسبت سلسله‌های تمدنی در میان‌رودان، قدرت را وجه انسانی و سازندگی دادند و حق بشر را در تعیین سرنوشت خود بیشتر کردند (Kuhrt, 1983: 84). از هخامنشیان به عنوان سرسلسله و اولین حکومت عقلانی و خردمند در تاریخ جماعت‌های انسانی یاد می‌شود. البته تفاوت بسیاری میان حکمرانی کوروش، داریوش، کمبوجیه و داریوش سوم وجود دارد و همه آنها به یک شیوه حکمرانی نکردند. اما تأسیس، تداوم و اوج‌گیری قدرت در سلسله شاهنشاهی هخامنشیان بر اصول خرد و رواداری استوار بود (Kuhrt, 1984: 156). این نوشتار قصد دارد بررسی کند که در این دوره چه کسی می‌توانست شاه شود و باید دارای چه ویژگی‌هایی بود تا صلاحیت فرمانروایی بر سرزمین بزرگ ایران را به دست می‌آورد.

کتیبه‌ها آغازگر تاریخ واقع‌گرا در ایران

برای پاسخ به این پرسش به سراغ اصلی‌ترین منابع تاریخ هخامنشیان یعنی کتیبه‌ها و سنگ‌نوشته‌های باقی‌مانده از آن دوران می‌رویم. هرچند تاریخ‌نویسی‌های ارزشمند یونانیان و

بعدها اروپایی‌های مدرن و در دوره معاصر ادبیات تاریخ‌نویسی انتهای قاجار یعنی از آینه اسکندری آفاخان کرمانی تاکنون به ما می‌گویند هخامنشیانی وجود داشته‌اند، اما ایرانیان قرن‌های متوالی با غلبه روایت اسطوره‌ای و حماسی شاهنامه فردوسی تاریخ واقعی خویش را نمی‌دانستند (تاقبفر، ۱۳۷۷) و هیچ نامی از هخامنشیان و پادشاهان آنها در یادشان نبود. حتی پایتخت پادشاهی هخامنشیان در شیراز به‌عنوان تخت جمشید و قبر کوروش در پاسارگاد به‌عنوان مکانی مقدس و اسطوره‌ای نامگذاری شده بودند. آنچه دانش اشتباه و توهمی در مورد تاریخ سیاسی ایران را اصلاح کرد، پیدا شدن کتیبه‌ها و سنگ‌نوشته‌هایی از زمان هخامنشیان و پس از آن اشکانیان و به‌خصوص ساسانیان بود که رویکرد تاریخی و واقع‌گرا را در فلسفه تاریخ سیاسی ایران رواج داد. کتیبه‌ها و سنگ‌نوشته‌هایی که متأسفانه در دوره پهلوی زیر بار ایدئولوژی ملی‌گرایی و توجیه سلطنت مطلقه استبدادی قرار گرفت و در دوره کنونی نیز مورد بی‌مهری و رهاشدگی قرار گرفته‌اند، به‌نحوی که هزاران سال زیر خاک و در دل کوه سالم باقی مانده‌اند، اما اکنون در اثر هجوم گلسنگ‌ها، بارندگی‌های اسیدی، یادگاری‌نویسی و قاچاق در حال نابودی هستند. این سنگ‌نوشته‌ها نام و هویت ایرانی و ابهت و شکوه و نیز استبداد و قدرت مطلقه را با یکدیگر به‌همراه دارد و با رویکردی واقع‌گرا و منطقی می‌توان فهمی درست از گذشته ایران به‌دست آورد.

کتیبه‌ها سازوبرگ ایدئولوژیک قدرت هخامنشیان

حکومت‌ها همیشه برای پیشبرد اهداف خود باید بر روی ذهنیت‌ها اثر بگذارند و آنها را به شیوه‌های مختلف از شکل اعتراضی به صورت‌های رام‌شده بدل کنند. در واقع حکومت‌ها برای رام کردن شهروندان از ابزارهای مختلفی بهره می‌گیرند. شناخته‌شده‌ترین و دم‌دست‌ترین ابزار ارتش، نیروی نظامی و قوه قاهره‌ای است که با زندان، مجازات، شکنجه و اعدام، قدرت انضباطی و انتقادی را در جامعه شکل می‌دهد. مجازات یک فرد شورشگر یا معترض درس عبرتی می‌شود برای سایر سوژه‌های سیاسی که به روزمره خود برگردند (Althusser, 1971: 137). اما دولت‌های هوشمند علاوه بر سازوبرگ‌های فیزیکی (بوروکراسی، ارتش، قوه قضائیه)، دارای سازوبرگ‌های ایدئولوژیکی‌اند که می‌توانند بر ذهن و روان شهروندان اثر بگذارند، به‌نحوی که آنها بدون آنکه خود تصمیم بگیرند به‌صورت ناخودآگاه و بسیار کم‌هزینه شهروندی استاندارد برای حکومت محسوب شوند (Althusser, 1971: 146). موعظه، اندرز، دین، نهادهای مذهبی، مدارس، آموزشگاه‌ها، پژوهشکده‌ها و به‌خصوص رسانه‌ها، در اغلب حکومت‌ها مشغول ایجاد کارویژه انقیادسازی ناخودآگاهانه‌اند. این نهادها کارخانه تبدیل شهروندان ناراضی به افراد سر

به زیر محکومی است که مشروعیت حکومت را قبول دارند و آن را از دل و جان می‌پذیرند (Althusser, 1971: 143-44).

در چند هزار سال قبل رسانه‌ها و ابزارهای ایدئولوژیک دولت‌ها به سبب فناوری‌های ساده و دم‌دستی شکل کاملاً متفاوت از دنیای امروز داشت. یکی از ابزارهای تولید قدرت نرم و رواج ایدئولوژی رسمی، سنگ‌نوشته‌ها و کتیبه‌هایی بود که بسته به قدرت حکومت از زیبایی، دوام و بزرگی و شکوه مختلف برخوردار می‌شد. هخامنشیان با توجه به حکمرانی بر نیمی از شهروندان کره زمین و دارا بودن خزانه‌های سرشار از مالیات، ارتش باشکوه و قصر و باروهای نفوذناپذیر، رسمی‌ترین و باشکوه‌ترین سنگ‌نوشته‌های ایدئولوژیک تاریخ بشر را به یادگار گذاشته‌اند. در واقع کتیبه‌ها و سنگ‌نوشته‌هایی که در این نوشتار بررسی می‌شوند، سازوبرگ نمایش قدرت و رسانه‌های رسمی شاهنشاهی هخامنشیان جهت بازنمایی قدرت باابهت یک امپراتوری است که قصد داشت برای ابد بر بشریت حکمفرمایی کند (Kuhrt, 1984: 157).

به لحاظ زمانی سنگ‌نوشته‌های باقی‌مانده عصر هخامنشیان اغلب مربوط به داریوش است، اما از شاهانی مثل اریارمنه، ارشام، کوروش، خشایارشا و اردشیر نیز کتیبه‌های قابل بررسی بر جای مانده است که همه در این نوشتار تحلیل محتوایی می‌شوند. به لحاظ مکانی نیز اغلب آنها در تخت جمشید، بیستون، تچر، نقش رستم، پاسارگاد، الوند همدان، لوور فرانسه، آپادانا، شوش، موزه ایران باستان، موزه بریتانیا و گنج‌نامه همدان قابل مشاهده‌اند که این متن برای پاسخگویی به پرسش چه کسی مشروعیت حکمرانی داشت به سراغ آنها رفته است.

پیشینه پژوهش

در مورد اینکه چه کسی با چه ویژگی‌هایی در دوره هخامنشیان حکمفرمایی می‌کرد، نظریه‌های مختلفی عنوان شده است که اغلب آنها در این نوشتار استفاده خواهد شد. برخی از معروف‌ترین پژوهش‌ها در این زمینه از جنبه‌های تک‌بعدی همانند اینکه در حکومت هخامنشیان پادشاه یا امپراتور مستبد و مذهبی حاکم بوده است، گزاره‌های زیادی آورده‌اند (رک: میرزایی، ۱۳۸۹: ۴-۵). بسیاری از تحلیل‌ها عنوان امپراتوری را برای هخامنشیان به کار می‌برند و پادشاهان هخامنشی را امپراتورهای استبدادی و نظامی می‌نامند. امپراتور وجهی فرهمند و نظامی دارد که با زور و مهارت بر سرزمین‌های فراوان حکمرانی می‌کند و آرزوی گسترش قلمرو دارد. این مدل که برگرفته از تحقیقات یونانیان و شرق‌شناسان است، رویه‌ای استبدادی و فردگرا برای حاکمان هخامنش ترسیم می‌کند. پادشاهی مدل حکمرانی ایرانی است که در این حکومت تنها یک نفر انسان است و بقیه مردم بردگان امپراتور به‌شمار می‌آیند (ویتفولگ، ۱۳۹۱: ۲۳۸). بنابراین فردی از تبار قبیلۀ برتر می‌توانست به حکومت نزدیک شود که خوی

نظامی‌گری و سلطه داشت و می‌توانست با مهارت و استبداد مدعیان را کنار بزند. لازمهٔ تداوم قدرت او بهره‌گیری مناسب از نیروی نظامی به‌منظور گسترش قلمرو سرزمینی است و این کار را با مشروعیت‌بخشی‌ها و مدعاهای مذهبی و انسانی انجام داده‌اند. روبنای حکمرانی امپراتور تکیه بر مدعاهای اهورایی است که خود را نمایندهٔ نیروی برتر می‌دانند که رسالت دارد امنیت و راستی را در زمین برپا کند (سرخوش کرتیس، ۱۳۹۱: ۹۷).

اندیشه هیچ‌گاه از عرصهٔ کنش جدا نبوده است و نمی‌توان گفت با زور و قدرت هخامنشیان امپراتوری ایجاد کرده‌اند. در این نوشتار با توجه به کتیبه‌های آن زمان تحلیل می‌شود که نوع حکمرانی هخامنشیان امپراتوری نبوده، بلکه شاه شاهان یا شاهنشاهی بوده است. این پادشاهان تکنیک‌های کارآمد و زیرکانه‌ای داشتند که هنر حکومت‌داری ایرانیان است. ۲۰۰ سال حکمرانی با ۱۱ پادشاه بر ۷ میلیون کیلومتر مربع قلمرو سرزمینی نمی‌تواند مبتنی بر فریب و استبداد باشد. زور و استبداد ماندگار نیست و حکومت‌داری هخامنشیان به تکنیک‌های کیفی پیچیده‌ای نیاز داشت که ایرانیان مبتکر آن بودند (نقشهٔ هخامنشیان، رک: تونین بی، ۱۳۸۸: ۳۶۴). در مناسک سیاسی ایرانیان سازندگی و آبادانی وجود دارد و کسی می‌توانسته است به رأس قدرت جامعه دست یابد که راستی و نشانه‌های اهورایی را برای جامعه به ارمغان آورد و از نشانه‌های آن امن کردن و آبادانی سرزمین بوده است. ایران امپراتوری نظامی مبتنی بر قدرت مذهبی و استبدادی نبوده است (جنیدی، ۱۳۸۹: ۵۳) و پژوهش‌های شرق‌شناسی که برگرفته از قصدیت‌های امپراتوری آمریکا و غرب است، رویهٔ خود را جهت خلق دشمن ذهنی و مشروع ساختن حضور نظامی به ایران نسبت می‌دهند. خط‌مشی و رویهٔ ایرانیان ایجاد امنیت و آبادانی و حکمرانی مشروع و انسانی بوده است که داده‌های تاریخی ثبت‌شده بر کتیبه‌ها این موارد را اثبات می‌کند (جنیدی، ۱۳۸۹: ۲۴۶).

چارچوب تئوریک

"جان مارو" در پرسش سوم اندیشهٔ سیاسی در مورد اینکه چه کسی با چه صفاتی باید حکمران باشد، در قالب تاریخ اندیشهٔ سیاسی سه پاسخ را بیان می‌کند. به باور او حکمران در طول تاریخ یک نفر بوده است، به این معنا سلطان، پادشاه یا امپراتور بر نظام سیاسی حکمرانی می‌کرده و براساس استدلال‌های طبیعی یا متافیزیکی مشروعیت حکومت را تثبیت می‌ساخته است. برخی مواقع نیز شورای حکومتی وجود داشته است و عده‌ای به نمایندگی بر مردم حکمرانی می‌کرده‌اند. در دورهٔ معاصر نیز براساس الگوهای دموکراتیک شهروندان نقش زیادی در حکومت پیدا کردند و اساس مشروعیت و پاسخگویی مردمی با استفاده از تکنیک‌های مدرن سیاسی فراهم شد (Marrow, 2005). براساس رویکرد "جان مارو" در ایران باستان زمان

هخامنشیان تنها یک نفر حکمرانی می‌کند. ایران سرآغاز حکمرانی انسانی و روادارانه در تاریخ بشری است، اما مبتکر و نظریه‌پردازان تکنیکی قدرت تک‌نفره نیز به‌شمار می‌آیند. در زمان هخامنشیان از کوروش به بعد تنها یک نفر حکمرانی می‌کند و الگوی حکومت در قالب تکنیک‌های کیفی و متافیزیکی امر عمومی را سامان‌دهی می‌کنند. بنابراین شاه هخامنشیان یگانه است، همانند اهورامزدا در قلمرو مذهبی شاه نیز در عرصه حکومت تک و یگانه است. شاه باید یکی باشد، چون دستورهای حکومتی نمی‌تواند چند مرجع داشته باشد. خداوند تنها یک نفر را به حکومت می‌رساند. لیاقت و کاردانی پادشاهی تنها در یک نفر جمع می‌شود و نژاد و تبار شاهی تنها به یکی از پسران شاه قبل خواهد رسید. کاریزما یعنی رهبری فرهمند و عالی‌ترین مرجع قدرت تنها در یک فرد جمع می‌شود. داریوش دوم در کتیبه‌ای که از شوش به‌دست آمده و اکنون در موزه ملی ایران نگهداری می‌شود، می‌نویسد: اهورامزدا شهریاری به من ارزانی داشت، یگانه شاه از بسیاری، یگانه فرمانروا از بسیاری (کتیبه: ۲۲۴). بنابراین حکمران یکی است و این حکمران امپراتور یا شاه نیست بلکه شاهنشاه یا شاه شاهان است. ایران مرکز قلمرو هخامنشیان است و ایرانشهر دل عالم جایگاه شاه در پای تخت است (سرخوش کرتیس، ۱۳۹۱: ۱۵۷). شاهنشاه امپراتوری نیست، بلکه او همانند اهورامزدا که خدای خدایان است، شاه شاهان به‌شمار می‌رود. برای مثال داریوش می‌گوید: من داریوش شاه شاه شاهان، شاه بزرگ، شاه کشورهای دارای مردمان فراوان ... (کتیبه: ۲۲۴).

۱. نژاد و میراث حکومت

پرسش اصلی این است که چه کسی می‌تواند شاه شود؟ چه ویژگی اصلی باید وجود داشته باشد که نشانه حقانیت و مشروعیت حکمران باشد؟ دم‌دست‌ترین تکنیک به‌منظور امنیت‌دهی به نظام سیاسی در دوره باستان حکمرانی‌های مبتنی بر قواعد خویشاوندی بود. پدرسالاری یعنی پادشاهی که حاکم مطلق جان و مال شهروندان خویش است و به گفته میشل فوکو شبانی است که شهروندان در حکم گوسفندان او هستند (See Foucault, 2008 - 2011). با توجه به سرزمین‌های وسیع، پیشرفته نبودن تکنولوژی رام کردن مردم و نبود شیوه‌های مشارکت رعیت در امر سیاسی، بهترین راه جلوگیری از آشوب و هرج و مرج به ارث رسیدن منصب پادشاهی به پسر لایق و توانای شاه فعلی بود (See Foucault, 2008). به گفته تالکوت پارسونز در نظام‌های سیاسی سنتی حکومت انتصابی است و جامعه از فرهنگ پدرسالاری که در آن تقسیم کار حرفه‌ای وجود ندارد، تبعیت می‌کند (روشه، ۱۳۹۱: ۱۰۸). اصلی‌ترین صفت لازم برای حکمرانی برخوردار از نژاد و تبار و داشتن دودمان سلطنتی بود. در ابتدای همه کتیبه‌های هخامنشی شاهنشاه ابتدا خود را معرفی کرده و به مردم اثبات می‌کند که تباری شاهی دارد.

دودمان مشخص‌کننده مشروعیت شاهی است و هویت هخامنش پارس اثبات‌کننده حکومت شاه فعلی است. "آریارمنه شاه گوید: شاه شاهان، شاه بزرگ، شاه پارس، پسرچیش پیش شاه، نوه هخامنش" (کتیبه: ۱۹۳). در همه کتیبه‌ها صفت ضروری برای شاهنشاه داشتن دودمان اصیل پارسی است و این مورد به‌خصوص در مورد همه کتیبه‌ها به‌مثابه دستوری رسمی اجرا شده است.

"داریوش، شاه بزرگ، پسر ویشتاسپ، یک هخامنشی" (کتیبه: ۲۰۷). "من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، شاه در گستره زمین، پسر ویشتاسپ، هخامنشی" (کتیبه: ۲۱۲). "من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه پارس، شاه کشورها، پسر ویشتاسپ، نوه ارشام هخامنشی. پدر من ویشتاسب، پدر ویشتاسب ارشام، پدر ارشام آریارمنه، پدر آریارمنه چیش پیش، پدر چیش پیش هخامنش است" (کتیبه: ۲۰۵). "من داریوش: یک هخامنش، یک پارسی پسر پارسی، یک آریایی از نژاد آریایی" (کتیبه: ۲۱۲). "داریوش گنج‌نامه: من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمین‌های دارای مردمان بسیار، شاه در این زمین بزرگ، دور پهناور، پسر ویشتاسب، یک هخامنش" (کتیبه: ۲۱۶). "داریوش بیستون: از این روی ما خود را هخامنشی می‌نامیم، ما از دیر باز نژاده بوده‌ایم، از دیر باز دودمان ما شاهی بوده است. هشت تن از دودمان ما پیش از این شاه بوده‌اند، من نهمین شاه هستم، ما نه نفر از قدیم شاه هستیم" (کتیبه: ۲۰۵). "خشایار شاه تخت جمشید: پدر من داریوش، پدر داریوش ویشاسپ، پدر ویشاسپ ارشام بود" (کتیبه: ۲۱۸). "داریوش همدان: اهورامزدا مرا و خاندان مرا پاس دارد" (کتیبه: ۲۱۶). "داریوش دوم شوش موزه ملی ایران: من داریوش پسر اردشیرشاه، پسر خشایارشا، پسر داریوش شاه هخامنشی" (کتیبه: ۲۲۳). "اردشیر سوم، تخت جمشید: من اردشیرشاه، پسر اردشیر (دوم) شاه، اردشیر پسر داریوش (دوم) شاه، داریوش پسر اردشیر (یکم) شاه، اردشیر پسر خشایارشا، خشایارشا پسر داریوش شاه، داریوش پسر ویشتاسپ، ویشاسپ پسر ارشام هخامنشی" (کتیبه: ۲۲۵).

نژاد و تبار براساس آنچه در سنگ‌نوشته‌ها ثبت شده، از سوی خداوند نیز تأیید شده است؛ به این معنا که نظم هستی و حاکم شدن راستی و امنیت به این است که شاهی راستین بر جامعه حاکم شود. براساس فلسفه دوگانه‌انگار ایرانیان که ریشه در خرد مزدایی حتی قبل از زرتشت دارد (نیولی، ۱۳۹۰: ۶۶)، پادشاه در صورتی که از تبار و نژاد درست باشد، میراث حکومت دودمانی به او کمک می‌کند تا به شیوه‌ای حکمرانی کند که به خواست اهورامزدا راستی و امنیت را بر مردم حاکم گرداند و دروغ و بی‌نظمی را دور سازد. "خشایارشا تخت جمشید: به خواست اهورامزدا من چنانم که راستی را دوست دارم و از دروغ بیزارم. من دوست دروغ‌گویان نیستم. آنچه راست است آن را می‌پسندم" (کتیبه: ۲۲۰). اگر غیر این باشد، یعنی

پادشاهی از نژادها و خاندان‌های پلید به سیاست نزدیک شود تباهی، تاریکی، نابخردی، دروغ، دشمن و خشکسالی بر مردم هجوم می‌آورند. در واقع پادشاه بدنژاد نشانه دیوان بدسرشت و شکست نیروهای خیر است. داریوش زمانی که مغ گئومات را شکست داد، گفت که نژاد اصلی هخامنش من هستم و این بدنژاد دروغگو نظم هستی را به هم ریخت. "داریوش بیستون: این مغ گئومات، او چنین می‌فریفت: من بردیا پسر کوروش هستم من شاه هستم. این آسرینا اهل عیلام، او فریب میداد و میگفت: من شاه عیلام هستم. این نیدیتوبل اهل بابا، او فریب میداد و میگفت: من نبوکد نصر پسر نبونید هستم، من شاه بابل هستم. این فراوریش اهل ماد، او فریب میداد و میگفت: من خشتریه از دودمان هوخشتره هستم، من شاه ماد هستم. این مارتیای پارسی، او فریب میداد و میگفت: من ایمانیش پادشاه عیلام هستم. این چیساتاخما اهل ساگارتی، او فریب میداد و میگفت: من در ساگارتی پادشاه هستم و از دودمان هوخشتره هستم. این وهیزداتای پارسی، او فریب میداد و میگفت: من بردیا پسر کوروش هستم، من شاه هستم. این آراخای ارمنی، او فریب میداد و میگفت: من نبوکد نصر پسر نبونید هستم، من شاه بابل هستم. این فرادا اهل مرو، او فریب میداد و میگفت: من در مرو شاه هستم. این سکونخای سکایی ..." (کتیبه: ۲۰۶).

در واقع داشتن نژاد، دودمان، تبار و خاندان شاهی اصلی‌ترین و عینی‌ترین صفتی بود که می‌توانست مشروعیت شاهنشاه و ضمانت اجرای احکام او را فراهم آورد. با توجه به جامعه قبیله‌ای مبتنی بر نژادها و مذاهب مختلف تنها کسانی می‌توانستند وارد عرصه امر سیاسی شوند که جد اندر جد، از پدران به پسران وارث حکومت بوده‌اند. حتی اگر فردی با شورش مردمی به حکومت می‌رسید، باید خود را به هخامنشیان ارتباط می‌داد تا مردم دستورهای او را اجرا کنند. همان‌طور که یکی از مغان علیه کمبوجیه قیام کرد و مجبور شد پس از به قدرت رسیدن خود را بردیا برادر کمبوجیه بداند و بعدها داریوش دروغین بودن او را در کتیبه بیستون از منظر سازوبرگ‌های دولت هخامنشی ثبت کرد. نزدیک شدن نژاد بد به سیاست، یعنی حاکم شدن دیوها و نابودی آبادانی، راستی و بارندگی و امنیت در کشور.

۲. مبنای مذهبی حکومت (خرد مزدایی)

کسی پادشاه است که خداوند او را تأیید کرده باشد و حکومت بدون فرهنگمندی اهورایی امکان‌پذیر نیست. یکی از مواردی که شاهان هخامنشی همیشه در صفات حکمرانی خود به کار برده‌اند، تأیید شدن آنها از جانب خداوند است. اهورامزدا آنها را به پادشاهی رسانده و در کتیبه‌ها نوشته شده است که خداوند به آنها پادشاهی داد تا امنیت و راستی را حاکم گردانند. فرهنگمندی پادشاه به آن بود که از جانب اهورا تأیید شده باشد، چراکه با چنین ویژگی‌ای فرمان

شاه فرمان خدا قلمداد می‌شد. اما پرسش اینجاست که آیا هخامنشیان دیندار بوده‌اند؟ آیا دین رسمی در سلسله هخامنشیان وجود داشته است و پادشاهان هخامنشی مروج و مبلغ مذهب رسمی بوده‌اند؟ براساس تحلیل کتیبه‌های این دوره می‌توان گفت که هخامنشیان سرآغاز تجمع خدایان در ایران به‌شمار می‌آیند. پیش از هخامنشیان ایرانیان دارای خدایان خیر و شر فراوانی بودند، اما در این دوره خدای بزرگ اهورامزدا می‌شود که در کنار او گاهی میترا، آناهیتا نیز به چشم می‌خورند. بنابراین همان‌طور که خدا در هستی یکی است و خدای بزرگ اهورامزداست، در این جهان نیز شاهنشاه یکی است و او بر همه ایالت‌ها و ساتراپی‌ها حکمفرمایی می‌کند.

سیستم مذهبی از چندخدایی به تک‌خدایی نزدیک می‌شود، اما هخامنشیان مروج دین اعتقادی خود نبودند، بلکه به عقاید ملت‌های تابعه احترام می‌گذاشتند و در سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و مذهبی روادارانه داشتند (نیولی، ۱۳۹۰: ۶۵-۶۴). آنها در عین دینداری و وصل کردن کیفیت رهبری خود به خداوند برای سیاست رسالت مذهبی قائل نبودند، یعنی باور نداشتند که همه باید بر دین آنها باشند. هرچند مشروعیت حکمرانی به اهورامزدا بازمی‌گشت، وظیفه حکومت گسترش باورهای الهی نبود. خدای بزرگ یعنی اهورامزدا آفریننده، سامان‌دهنده و شادی‌آفرین است و شاهی که منتصب اوست، در اردوگاه اهورا باید با دیوان بجنگد.

در کتیبه‌ها اهورامزدا به شاه پادشاهی می‌بخشد، اما برخی مواقع خدایان دیگر نیز وجود دارند. دیگر ایزدان چون ارت، آناهیتا، میترا نام برده می‌شوند، اما اهورامزدا خدای بزرگ است که شاهنشاه را در مقابل دیوان نیرو می‌دهد (سرخوش کرتیس، ۱۳۹۱: ۱۲۴).

اردشیر دوم در سنگ‌نوشته همدان حک کرده است: «این کاخ را بخواست اهورامزدا، آناهیتا و میترا، بنا کردم. اهورامزدا، آناهیتا و میترا مرا از هر بدی بپاید و اینرا که بنا کرده‌ام، خراب نکنند و از آسیب نگاه دارند» (کتیبه: ۲۲۴). اردشیر دوم، شوش، آپادانا: «این آپادانا را داریوش بر پای ساخت، آنگاه هنگام پادشاهی اردشیر، پدر پدرم، در آتش سوخت، بیاری اهورامزدا، آناهیتا و میترا فرمان دادم این آپادانا را دوباره بسازند. اهورامزدا، آناهیتا و میترا مرا از هر بدی بپاید و آنچه را که من ساختم از گزند دور کنند و از ویرانی پاس دارند» (کتیبه: ۲۲۵). اردشیر سوم در تخت جمشید کاخ تچر می‌گوید: «اردشیرشاه: بادا که اهورامزدا و ایزد مهر مرا و کشور مرا و آنچه انجام داده‌ام را بپایند» (کتیبه: ۲۲۵). خشایارشا - تخت جمشید - تچر: «بخواست اهورامزدا این هدیش را داریوش شاه که پدر من بود ساخت. باشد که اهورامزدا با دیگر ایزدان مرا و آنچه را که ساختم و آنچه را که پدرم داریوش شاه ساخته است بپاید» (کتیبه: ۲۱۷). خشایارشا تخت جمشید آپادانا: «مرا اهورامزدا بپاید با دیگر ایزدان و کشور مرا و هر آنچه من ساختم» (کتیبه: ۲۱۷).

بنابراین اهورامزدا خدای بزرگ است و این عبارت پرکاربردترین گزاره در کتیبه‌هاست که همانند مهری رسمی به‌منظور تأیید مشروعیت حکومت به‌کار گرفته شده است. «اهورامزدا بزرگ، که خدای بزرگ است، داریوش‌شاه را آفرید، او را شهریاری بخشید. بخواست اهورامزدا داریوش، شاه است. اهورامزدا این کشور را به من ارزانی داشت. اهورامزدا و ایزدان مرا یاور باشند» (کتیبه: ۲۰۸). «خدای بزرگ است اهورامزدا، که این زمین را آفرید، که آسمان را آفرید، که شادی برای مردم آفرید، که داریوش را شاه کرد، یکی شاه از بسیاری، یکی فرمانروا از بسیاری» (کتیبه: ۲۰۹). خشایارشا شاه گوید: «تو که پسین روزگاران می‌آیی، اگر اندیشه کنی که در زندگی شاد و در مرگ خجسته باشی، به آن دستوراتی که اهورامزدا فرموده است، ارج گذارد، اهورامزدا و ارت را با فروتنی ستایش کند، در زندگی شاد و پس از مرگ خجسته خواهد بود» (کتیبه: ۲۲۰). «خدای بزرگ است اهورامزدا، که این جهان شگرف را آفرید، که برای مردم شادی آفرید، که خرد و توانایی به داریوش‌شاه بخشید» (کتیبه: ۲۱۰). «این کشور پارس که من دارم خدای بزرگ اهورامزدا به من ارزانی فرمود، به خواست اهورامزدا من شاه این کشور هستم» (کتیبه: ۱۹۳). «اهورامزدا خدای بزرگ که بزرگ‌ترین ایزدان است، مرا شاه کرد. او کشور پارس را که دارای مردم خوب و اسبان خوب است، به من بخشید. بخواست اهورامزدا این کشور را دارم. اهورامزدا مرا و خاندان مرا و این کشور را بپاید» (کتیبه: ۱۹۳). خشایارشا الوند: «خدای بزرگ است اهورامزدا، که بزرگ‌ترین خدایان است، که این زمین را آفرید، که آسمان را آفرید، که برای مردم شادی آفرید، که خشایارشا را شاه کرد، یکی شاه از بسیاری، یک فرمانروا از بسیاری» (کتیبه: ۲۱۶). داریوش شاه گوید: «آنچه من انجام دادم، بخواست اهورامزدا بود، به دیده همه کس عالی است» (کتیبه: ۲۱۱). داریوش شاه گوید: «چون اهورامزدا مرا شاه در این زمین کرد، بخواست اهورامزدا همه چیز را زیبا کردم» (کتیبه: ۲۱۴).

همه مشروعیت حکومت هخامنشیان به اهورا بازمی‌گردد. در واقع سازوبرگ‌های (آپاراتوس) ایدئولوژیک دولت از سنگ‌نوشته‌ها استفاده رسانه‌ای می‌کرد تا نشان دهد پادشاهان سرشتی غیرانسانی دارند تا هیچ انسانی به خود حق شورش ندهد (سرخوش کرتیس، ۱۳۹۱: ۱۰۷). اما چرا اهورا پادشاهی را منصوب می‌کند در سنگ‌نوشته‌ای داریوش گفته است: چون پرستنده اویم مرا شاه کرد: داریوش آپادانا: «اهورامزدا را چنین کام بود، در همه این زمین مردی چون مرا برگزیند، مرا در همه این زمین شاه کرد. من اهورامزدا را پرستش کردم، اهورامزدا مرا یاری داد، آنچه به انجام آن از سوی من فرمان داده شده است، انجام آن را برای من نیک گردانید، آنچه من کردم همه را بخواست اهورامزدا کردم» (کتیبه: ۲۱۳). داریوش در بیستون ثبت کرده است: «این سرزمین‌ها که سر به شورش برداشته‌اند، دروغ آنان را شورشگر کرد، پس اینان به مردم دروغ گویند. آن آچینه را پیش‌ام آوردند او را کشتم» (سرخوش کرتیس، ۱۳۹۱: ۱۰۷).

اراده‌ خداوند حتی در زمان زندگی شاه می‌تواند به فرزندان تعلق گیرد. خشایارشا تخت جمشید: «هم ویشاسپ و هم ارشام هر دو زنده بودند آنگاه که اهورامزدا را اراده بر آن شد که پدر من داریوش را بر این جهان فرمانروایی دهد». گوید خشایارشا: داریوش شاه را پسران دیگر هم بود، اما اراده‌ اهورامزدا چنان بود که داریوش پدر من مرا جانشین خود کرد، آنگاه که پدر من داریوش از این دنیا برفت به خواست اهورامزدا من به‌جای پدر شاه شدم و بر تخت نشستم. آنچه من و پدرانم کردیم خواست اهورامزدا است. مرا و کشور مرا و آنچه من و پدرانم ساختیم همه را اهورامزدا بپاید (کتیبه: ۲۱۹).

با آنکه اهورا بزرگ‌ترین خداوند است و در کنار او خدایان دیگری نیز قدرت دارند، اما نیروهای شر نیز از قدرت زیادی برخوردارند. پادشاه کسی است که موهبت اهورایی دارد و در عین حال باید با دیوها مبارزه کند. خدایان شری چون دروغ، دشمن، خشکسالی شیاطین پلیدی هستند که وظیفه‌ پادشاه از بین بردن آنها جهت برقراری امنیت و آبادانی در سرزمین ایران است (نیولی، ۱۳۹۰: ۷۰). یکی از شیاطین، دیو نابسامانی و شورش است. «خشایارشا گوید: در بین این کشورها پیش از من جاهایی بود که دیوان را می‌پرستیدند پس به فرمان اهورامزدا من آن پرستش‌خانه‌ دیوان را برافکندم و فرمان دادم پرستش دیوان نکنند. هر جا پیش از من دیوان را پرستش می‌کردند در آنجا من اهورامزدا و ارت را با فروتنی ستایش کردم و آنچه نادرست بود، درست کردم. این کارها که از من سر زد همه بخواست اهورامزدا بود، اهورامزدا مرا یاری کرد تا این کارها را انجام دهم» (کتیبه: ۲۲۰). در کتیبه‌ دیگر آمده است: «اهورامزدا این کشور را بپاید از: دشمن، از خشکسالی و از دروغ. به این کشور نیاید نه دشمن، نه خشکسالی و نه دروغ. این را من از اهورامزدا و ایزدان خواهانم، اهورامزدا با ایزدان این بخشش را بهره من سازد».

اراده‌ خدا اراده‌ شاه است و این یکی شدن همان عبارت معروف پیوند هم‌شکمی دین و سیاست در ایران باستان است که در اندرزنامه‌های پس از اسلام نیز تکرار می‌شود (ملابری، ۱۳۸۰: ۲۹۷-۳۴۵). البته در هخامنشیان اراده‌ خدا پشتوانه‌ سیاست است و سیاست بر دیانت تقدم دارد. خشایارشا دروازه‌ ملت‌ها: گوید خشایارشا: به اراده‌ اهورامزدا این دروازه‌ همه‌ ملت‌ها را من ساختم. بسیار ساختمان‌های دیگر که من ساختم و پدرم ساخت. هر بنایی که زیبا است ما به یاری اهورامزدا ساختیم. گوید خشایارشا: مرا اهورامزدا پایدار دارد و کشورم را و هر آنچه پدرم ساخته آن را اهورامزدا بپاید (کتیبه: ۲۱۷). در کتیبه‌ها خداوند همیشه حضور دارد. از ابتدای متن که نوشته با او شروع می‌شود تا انتهای متن که پادشاه از خداوند درخواست‌هایش را مطرح می‌کند. داریوش گوید: «این است شهریاری که من دارم. اینست که اهورامزدا مرا فرا داد، که او خدای بزرگ است. اهورامزدا مرا و شاهنشاهی مرا بپاید» (کتیبه: ۲۰۹). اهورا در تمام

کتیبه حضور دارد و بعد از تبار و دودمان اصلی‌ترین عامل پادشاهی به‌شمار می‌رود. خدایان نیک باید اراده‌ی شاه را از انحراف بپایند. داریوش‌شاه گوید: «باشد که اهورامزدا و دیگر ایزدان مرا و سرای شاهی مرا و آنچه به اراده من نوشته شده بپایند» (کتیبه: ۲۱۲). داریوش‌شاه گوید: «اهورامزدا با ایزدان مرا و خاندان سلطنتی مرا، و ترا که از این پس شاه خواهی بود بپایند» (کتیبه: ۲۱۵).

۳. صفات کیفی حکمران

علاوه‌بر تبار و تأیید خداوندی، پادشاه باید صلاحیت‌ها و مجموعه اقداماتی انجام دهد که حکومتش مشروع باشد. حاکم کسی است که ویژگی‌های کیفی حکمرانی داشته باشد که موارد این صلاحیت و شایستگی در سنگ‌نوشته‌ها برای هر یک از شاهان ثبت شده است. مجموعه‌ای از صفات برای حکمران ضروری است و بدون این ویژگی‌ها دیوان بر مملکت حاکم می‌شوند. اولین صفت پادشاه همراهی با اهورامزدا و صفت اخلاقی خداترسی است. «گوید داریوش‌شاه: آنچه انجام شد همه را بخواست اهورامزدا کردم، اهورامزدا مرا و سرای شهریاری‌ام را از آسیب دور بدارد. این را من از اهورامزدا خواهانم، این را اهورامزدا به من بدهد. ای مرد، فرمان اهورامزدا برایت ناگوار نباشد، راه راست را ترک نکن، خشونت نکن» (کتیبه: ۲۱۰).

صفات حکمرانی برای پادشاه ضروری است که از آن جمله می‌توان به راستی، خرد، اراده، قدرت، عدالت، هوش، سوارکاری، رزم‌آوری و خویش‌داری اشاره کرد. «به خواست اهورامزدا من چنانم که راستی را دوست می‌دارم و از دروغ بیزارم. من نمی‌خواهم توانا بر ناتوان ستم کند و همچنین دوست ندارم که به حقوق توانا از کارهای ناتوان آسیب رسد. آنچه را که راست است من آن را می‌پسندم. خواست خداوند در زمین آشوب نیست، بلکه صلح، نعمت و حکومت خوب است. من دوست دروغگویان نیستم، در دل خود تخم کین نمی‌کارم، هر آنچه مرا به خشم آورد از خود دور می‌دارم، با نیروی خود بر خشم خود سخت چیره‌ام» (کتیبه: ۲۱۰). در همه کتیبه‌ها این صفات تکرار شده است، یعنی اینکه پادشاه علاوه‌بر تبار و تأیید خداوندی به شجاعت، اراده محکم، عدالت و خویش‌داری نیاز دارد. داریوش و خشایارشا تکرار است: «تا جایی که توش و توان دارم در جنگجویی هم‌وردی خوبم. چون که آوردگاه باشم، کسی را که از دور می‌بینم به نیروی ادراک و خرد میدانم که بدخواه است یا که دژاندیش نیست. به نیروی ادراک و اراده خویش همواره نخستین کسی هستم که تصمیم می‌گیرد کار شایسته را، چون دشمن را ببینم و چون دوستداری را. مردی هستم ورزیده، هم به دست و هم به پا. به‌هنگام سواری، سوارکاری خوبم، در تیرافکنی، تیراندازی چیره‌دست، چه

بر اسب باشم چه با پای پیاده. در نیزه‌وری، نیزه‌وری خوبم، خواه از روی اسب و خواه از روی خاک. هنرهایی که اهورامزدا به من بخشیده است و توانسته‌ام که به‌کار گیرم چنین بود. آنچه بر دستم رفته است، به یاری یزدان همه را با هنرهای خویش که ارزانی اهورامزدا بوده است، به انجام رسانده‌ام» (کتیبه: ۲۱۱). خشایارشا نیز در تخت جمشید چنین ثبت کرده است: «شادی، خرد، توانایی، راستی، عدالت، سامان‌دهی آشوب، فرو بردن خشم، پاداش و جزای دیگران، هوش و اراده لازمه پادشاهی است و من چنین هستم» (کتیبه: ۲۲۱).

پاسداشت کشور از دشمن از ویژگی‌هایی است که پادشاه را از انسان‌های عادی تمیز می‌دهد. «به خواست اهورامزدا و من این کشور از دشمن نمی‌هراسد» (کتیبه: ۲۰۸). امنیت‌بخشی و بالا بردن توان دفاعی از وظایف پادشاه است، چراکه در صورت کنار زدن دشمن شادی بر کشور حاکم می‌شود. امپراتوری هخامنشی پیوند نزدیکی با شادی و زندگی دارد در کتیبه‌ای آمده است: «اگر تو چنین اندیشه کنی که از دشمن نمی‌ترسم، آنگاه این کشور را بپایی، اگر این کشور پارس پاس داشته شود، اهورامزدا شادی بیکران بر این کشور ارزانی خواهد داشت» (کتیبه: ۲۰۸).

شاهنشاه کسی است که مدام قلمرو سرزمینی خود را افزایش دهد و شاه سرزمین‌های بسیار باشد (تین بی، ۱۳۸۸: ۱۸۹-۱۸۶). شاه علاوه‌بر همراهی خداوند و مردم، خواست مردمان سرزمین‌های دیگر را نیز به‌همراه دارد. در کتیبه‌های بسیاری قلمرو وسیع سرزمین عنوان شده است. «گوید داریوش‌شاه: بخواست اهورامزدا، اینهائیند کشورهای که من بیاری مردم پارس، فرمان راندم، اراده مرا پذیرفتند و مرا خراج گذاردند: عیلام، ماد، بابل، عربستان، آشور، مصر، ارمنستان، کاپادوکیه، سارد، یونان خشک و آنکه جزائر است، کشورهای آن‌سوی دریا، سگارتیا، پارت، زرنگ، هرات، بلخ، سغد، خوارزم، سته گوش، رخج، هند، قندهار، سکا، مکا». اغلب قلمرو وسیع مربوط به داریوش‌شاه است. «داریوش گوید: این است شهریاری که من دارم: از سکا‌هایی که آن‌سوی سغدند تا حبشه، از هند تا اسپارت» (کتیبه: ۲۰۹). داریوش نقش رستم، اردشیر دوم دخمه کوه رحمت، نام ۳۰ ملیت حکمرانی خود را نام می‌برند: «این مادی، این عیلامی، این پارتی، این هراتی، این بلخی، این سغدی، این خوارزمی، این زرنگی، این رخجی، این سته گوش، این قندهار، این هندی، این سکای هوم خوار، این سکای تیزخود، این بابلی، این آشوری، این عربی، این مصری، این ارمنی، این کاپادوکی، این ساردی، این یونانی، این سکای آن‌سوی دریا، این مقدونی، این یونانی سپردار، این لیبیایی، این حبشی، این مکایی، این کاریایی» (کتیبه: ۲۱۱). داریوش در کتیبه همدان قلمرو خود را چنین ترسیم می‌کند: «داریوش شاه گوید این است کشوری که من دارم: از سکا‌هایی که آن‌سوی سغدند تا گوش و از هند تا سارد» (کتیبه: ۲۱۶).

در کتیبه‌ها آمده است که شاه کسی است که دستورهای او در سراسر کشور اطاعت شود: «داریوش شاه گوید: بخواست اهورامزدا این است کشورهایی که بجز پارس بر آنها فرمان راندم، مرا خراج گزاردند، آنچه از سوی من به آنها گفته شد، انجام دادند. قانون من است که آنها را نگاه داشت: ماد، عیلام، پارت، هرات، بلخ، سغد، خوارزم، زرنگ، رخج، سته گوش، قندهار، هند، سکا‌های هوم نوش، سکا‌های تیزخود، بابل، آشور، عربستان، مصر، ارمنستان، کاپادوکیه، سارد، یونان، سکا‌های آن سوی دریا، مقدونیه، یونانی‌های سپر بر سر، لیبی، حبشه، مکه، کاری‌ها» (کتیبه: ۲۰۹). ویژگی اصلی حکمرانی داشتن حاکمیت یعنی الزام‌آور بودن قانون حکومت در سراسر قلمرو سرزمینی. قانون حکومت باید به صورت مطلق و الزام‌آور در همه سرزمین ضمانت اجرا داشته باشد و اعمال شود. خشایارشا تخت جمشید: «قانون من در سرزمین‌های زیر اعمال می‌شود: ماد، عیلام، رخج، ارمنستان، زرنگ، پارت، هرات، بلخ، سغد، خوارزم، بابل، آشور، سته گوش، سارد، مصر، یونانی‌های آن سوی دریاها، مکه، عربستان، قندهار، هند، کاپادوکیه، داهه، سکا‌های هوم خوار، سکا‌های تیزخود، اسکودرا، پونتیا، لیبی، کاری‌ها، حبشه» (کتیبه: ۲۱۹). شاهان هخامنشی در قامت پادشاهان جهانی جمله می‌نویسند و به بشریت پیام می‌دهند. داریوش ثبت کرده است: «ای بشر، نیک دریاب که من چگونه ام و هنرهایم چه و برتری‌ام چگونه و تا چه اندازه. مگذار آنچه در این باره شنوده‌ای بر تو نادرست نماید، آنچه به تو گویند باور دار، کارهایم را نادرست مپندار، نبشته‌هایم را نگهدار باش، قانون را پایمال نکن، نگذار کسی در رعایت نظم و فرمان قانون نادان ماند» (کتیبه: ۲۱۱).

واقع‌گرایی سیاست حکم می‌کند که اقتصاد و امنیت روبه‌راه باشد. از صفات پادشاه این است که باید امور خراج و امنیت کشور را سامان‌دهی کند و در این دو مورد چیره‌دست باشد. اقتصاد و خراج در شاهنشاهی جزء اصول اولیه واقع‌گرای پادشاهی است، بدون اقتصاد و گرفتن مالیات از ساتراپی‌ها امور حکومت از جریان خواهد افتاد. خشایارشا گوید: «این است کشورهایی بجز پارس که بخواست اهورامزدا من شاه آنها هستم، من بر آنها فرمانروایی دارم، پیش من خراج می‌آورند، آنچه از سوی من به آنها فرمان داده می‌شود، آن را انجام می‌دهند، قانون من آنجا روا است» (کتیبه: ۲۱۹). امنیت بخشی به قلمرو سرزمینی دومین اصل واقع‌گرای صفات پادشاهی است. هر فردی که تأیید خداوندی یا تبار پادشاهی داشته باشد، آزمون بزرگ او چنین است که باید امنیت را در سرزمین برقرار کند. در کتیبه‌های بسیاری امنیت بخشی جزء صفات پادشاهی عنوان شده است. «اهورامزدا چون این سرزمین را آشفته دید، پس آن را به من ارزانی داشت، مرا شاه کرد، من شاه هستم، بخواست اهورامزدا من این سرزمین را بر جای خود نشانیدم، آنچه من گفتم، آن را انجام دادند چونانکه اراده من بود. اگر میاندیشی که چند است شمار کشورهایی که داریوش شاه زیر فرمان داشت، پس نگاره‌ها را بنگر که اورنگ مرا

بر دوش دارند، آنگاه خواهی دانست که نیزه مرد پارسی بسی دورتر جای رفته و بسی از پارس رزم جسته و نبرد آورده است» (کتیبه: ۲۰۹).

پادشاه علاوه بر همه ویژگی‌های بالا باید صفات دیگری مانند کاردانی و شیوه‌های حکمرانی بر خود و دیگران را نیز اجرا کند. عدالت صفت پادشاه است که بیشتر در تشویق و تنبیه مردم و کارگزاران معنا پیدا می‌کند. داریوش و خشایارشا تخت جمشید ثبت کرده‌اند: «هر که همکاری و همراهی پیشه کند، در خور کوشش او را پاداش میدهم. آنکه گزند رساند و ستم کند، به اندازه گوشمالش می‌دهم. نمی‌خواهم کسی زیان برساند و کیفر نبیند. آنچه کسی بر ضد کس دیگر گوید، مرا قانع نتواند کرد مگر آنکه بنا به قانون نیک گواه درست آرد و داوری ببیند. از آنچه کسی فراخور توانایی خویش انجام دهد و بجا آورد، شادمان و خرسند میشوم و خشنودیم را کرانه‌ای نیست، چنین است هوش و اراده من. نپندار که زمزمه‌های پنهانی و درگوشی بهترین سخن است، بیشتر به آنی گوش فرا دار که بی‌پرده میشنوی. تو بهترین کار را از توانمندان ندان و بیشتر به چیزی بنگر که از ناتوانان سر میزند. آنگاه که تو بر آنچه بر دست رفته، چه در زادگاهم و چه در آوردگاه، بینی یا بشنوی، بدان که این است توانایی من، که برتر و تیزتر از نیروی پندار است، این است کاردانی من» (کتیبه: ۲۱۰).

وظیفه پادشاه این است که مملکت را آباد گرداند. پادشاه ظالم، یاغی و رهن مردم و سرزمین نیست، بلکه آبادگر سرزمین‌های وسیع ایران است (جنیدی، ۱۳۸۹: ۱۶۱). داریوش ثبت کرده است: «آنچه بدی بکار رفته بود، من به نیکویی برگرداندم. کشورها آشوب می‌کردند و یکی دیگر را می‌کشت. من به خواست اهورامزدا آنها را نیکو کردم تا دیگر همدیگر را نکشند، هیچ‌کس بر جای خویش است چون از قانون من می‌هراسند. در قانون من زورمند ناتوان را نمی‌زند و لگدمال نمی‌کند. بخواست اهورامزدا، بسی کارها که نابسامان شده بود، در جای خود قرار دادم. باروی شهری بنام ... بر اثر فرسودگی فرو ریخت، چون مرمت نشده بود. من باروی دیگر بنا کردم که از آنزمان به‌کار رود» (کتیبه: ۲۱۲). این آبادانی در همه سرزمین‌ها باید دیده شود، طوری که در کتیبه مصر ثبت شده است، در مورد ایجاد کانال سوئز از زبان داریوش آمده است: «من فرمان دادم این آبگذر را بکنند، از آب روانی به نام نیل که در مصر جاریست به‌سوی دریایی که از پارس می‌آید. این آبگذر کنده شد چنانچه من فرمان داده بودم و کشتی‌ها از میان آن از مصر به‌سوی پارس روان شدند، چنانچه من اراده کرده بودم» (کتیبه: ۲۱۵).

در سلسلهٔ هخامنشیان چه کسی باید حکمرانی کند؟

چه کسی پادشاه باشد؟	تئوری علم سیاست	تبیین	چالش
۱. تبار و نژاد	پاتریمونیا لیسیم	نژاد هخامنش، شاهنشاهی پدر به پسر به ارث می‌رسد.	انتصابی و غیرعلمی
۲. تأیید اهورامزدا	تئوکراسی پلورال	خدایان مختلف وجود دارد، اما تنها اهورامزدا مشروعیت‌بخش شاهنشاه است.	به‌شدت انسانی و دارای وجوه مترقی، چالش ندارد
۳- صفات کیفی حکمرانی	تکنیک‌های رئالیستی قدرت	حقوق بشر، سیستم جاسوسی، نهادهای حکومتی، آبادانی جغرافیا، تمرکززدایی، حاکم کردن اصول انسانی حکمرانی	کیفی و متکی به شخص پادشاه

نتیجه

نمی‌توان انتظار داشت ایرانیان در پگاه تاریخ اندیشهٔ سیاسی همانند منطق مکانیکی دورهٔ مدرن سازوبرگ دولت را به سمت تعادل دموکراسی و بوروکراسی سوق دهند (see Balbus, 2010: 26-57). در واقع نباید به میراث ایران باستان با چشم مدرن نگرست، اما واقعیت را نیز نباید رها شده گذاشت و تنها به مدح و ستایش آن اندیشه‌ها پرداخت. در هر حال کتیبه‌ها همانند همهٔ روبناهای اندیشه‌ای و تاریخی که به دست فاتحان و اصحاب قدرت ایجاد می‌شود، رگه‌های ایدئولوژیک و وارونه ساختن واقعیت را در خود دارند. هخامنشیان با همهٔ ابتکار و فنون پیشرفتهٔ حکومت‌داری حکومتی تک‌نفره و استبدادی بوده است و به‌خصوص هرچه به انتهای این سلسله نزدیک می‌شویم، خودکامگی، استبداد رأی و زورگویی به مردم افزایش پیدا می‌کند و در نهایت به فروپاشی توسط ارتش اسکندر مقدونی محکوم می‌شود. در کتیبه‌ها موارد گوناگونی وجود دارد که رگه‌های خودمحموری، سخن گفتن از جانب خداوند، ایجاد مشروعیت مذهبی برای سرکوب معترضان، تجمل و ساختن کاخ و بارو و نژادگرایی از مؤلفه‌هایی است که در حکمرانی تک‌نفره نمی‌توان از آنها تعریف کرد. عقل سیاسی نژادپرستی، استبداد و نقش نداشتن مردم را نکوهش می‌کند و این موارد از ضعف اندیشهٔ سیاسی در دورهٔ هخامنشیان پرده برمی‌دارد.

سازهٔ استبداد به‌صورت کامل در سنگ‌نوشته‌ها دیده می‌شود. هرچند به آبادانی و حکومت نوین و انسانی توجه داشتند، در کتیبه‌ها قدرت وجهی غیرقابل پاسخگو دارد و مردم از فرایند سیاست حذف شده‌اند. ضمیر من در کتیبه‌ها بسیار استفاده شده است. برای مثال داریوش گوید: «بخواست اهورامزدا آنچه اندیشه کردم، بجای آوردم، همه آن برای من نیک انجام بود»

کتیبه: ۲۱۵). همین‌طور روی مهر داریوش بر استوانه بلورین در موزه بریتانیا آمده است: «من داریوش شاه» (کتیبه: ۲۱۶).

کشتن آشوبگران جزء اصول حاکم کردن امنیت است و هر گونه نافرمانی، درخواست عدالت یا اعتراض به بدترین شکل سرکوب می‌شد. به‌خصوص از زمان خشایارشا و شکست ایران از یونان وجوه سرکوب‌گرایانه بیشتر شد. در سنگ‌نوشته‌ها هم بسیار از سرکوب معترضان گزاره آمده است تا مایه عبرت شود. خشایارشا گوید: «هنگامی‌که من شاه شدم در میان این کشورها نافرمانانی بودند. پس اهورامزدا مرا یاری کرد. بخواست او من آن کشور را در هم نوردیدم و به‌جای خود نشاندم» (کتیبه: ۲۱۹). داریوش در بیستون ثبت کرده است: فرورتیش را دستگیر و پیش من آوردند. بینی، گوش‌ها و زبانش را بریدم و یکی از چشمانش را درآوردم (سرخوش کرتیس، ۱۳۹۱: ۱۰۷).

فرمان شاه، فرمان خدا بود، به این معنا که در پادشاهان انتهای سلسله هخامنش پادشاهان خود را همسان خدا می‌دانند، یعنی هر گونه اعتراض در برابر نظام سیاسی به عصیان علیه خدا تعبیر می‌شود. این‌گونه یکسان‌انگاری سازه‌های استبدادی حکومت را افزایش می‌دهد. برای مثال داریوش در شوش ثبت کرده است: «هر آنچه من کردم به غیر از آرمان اهورامزدا نبود، بلکه همان‌گونه بود. اهورامزدا مرا یار بود. آنچه کردم، آن همه برای من نیک انجام بود» (کتیبه: ۲۱۴). همین‌طور داریوش (شوش) شاه گوید: «اهورامزدا از آن من است، من از آن اهورامزدا هستم. من اهورامزدا را پرستش کردم. اهورامزدا به من یاری دهد» (کتیبه: ۲۱۴). «اهورامزدا بزرگ که بزرگ‌ترین خدایان است، داریوش شاه را آفرید، او کشوری زیبا، با گردونه سواران خوب، اسبان خوب و مردمان خوب به وی بخشید» (کتیبه: ۲۱۵).

ساختن کاخ، بارو، تجملات و آداب اشرافی جزء ذات سیاست در ایران باستان است. هخامنشیان به ساختن بناهای باشکوه در جهان شهره‌اند و یکی از پایه‌های نهادی پادشاهان هخامنشی ساختن قصر و کاخ بوده است. هرچند در ساختن آنها حقوق کارگران، زنان و کودکان را به رسمیت می‌شناختند، این سطح زندگی بالای موروثی و هزینه‌های بالای آن از وجوه عقلانی دور است. داریوش در آپادانا ثبت کرده است: «این کاخ را در شوش بنیان گذاردم، مصالح و زیورهایش از جاهای دور آورده شد. از مردم بابل جهت کندن کمک خواسته شد. تیرها از لبنان، الوار از قندهار و کرمان، زیورها از ایونیه، لاجورد از سغد، فیروزه از خراسان، عاج از حبشه و هند. سنگبران ساردی، زرگران مصری، کمک کردند. دستور دادم کارهای بزرگ در شوش صورت گیرد و این کارها بخواست من انجام شد» (کتیبه: ۲۱۴). داریوش شاه گوید: «این کاخی که بخواست اهورامزدا به‌وسیله من برپای شده، برای هر کسی که آنرا ببیند عالی به دیده می‌آید. مرا اهورامزدا پایدار دارد و کشور مرا» (کتیبه: ۲۱۴). «خشایارشا

تخت جمشید: آنگاه که داریوش شاه شد بناهای بسیار شکوهمند ساخت. هنگامی که من شاه شدم بسیار بناهای با شکوه ساختم. آنچه را به فرمان پدرم ساخته شده بود، من نگهداری کردم و بناهای دیگری بر آن افزودم» (کتیبه: ۲۱۸). از میان همه کاخ‌ها تخت جمشید برترین سازه قدرت و شکوه و جلال حکمرانی است. خشایارشا در سنگ‌نوشته آپادانا که در موزه ملی ثبت شده است، چنین می‌گوید: «به خواست اهورامزدا بسی بناهای زیبا بفرمان پدرم داریوش ساخته شد. هم به خواست اهورامزدا من بر آن بناها افزودم و آنها را بیشتر کردم» (کتیبه: ۲۱۹). در کتیبه‌های هخامنشی رگه‌هایی از نژادگرایی وجود دارد. به‌علت اینکه فرزندان هخامنش از قوم پارس بودند و توانسته بودند اغلب اقوام روزگار خود را مغلوب سازند، در مناصب و مشاغل سیاسی از تبار خود استفاده می‌کردند. نژاد آریایی و پارسی برای رسیدن به پادشاهی و مناصب لشکری و کشوری الزامی بود.

داریوش در کتیبه‌ای که در موزه ملی وجود دارد می‌گوید: «این پیکره سنگی است که داریوش فرمان داد در مصر ساخته شود، تا کسی که در آینده بدان می‌نگرد دریابد مرد پارسی بر کشور مصر فرمان می‌راند» (کتیبه: ۲۱۵). همین‌طور داریوش در کتیبه کانال سوئز ثبت کرده است: «من پارسی هستم از پارس مصر را گرفتم» (کتیبه: ۲۱۵). خشایارشا در تخت جمشید ثبت کرده است: «من خشایارشا، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای که دارای مردمان گوناگون است، شاه در این سرزمین بزرگ و پهناور، پسر داریوش شاه هخامنشی پارسی، پسر پارسا آریایی از نژاد آریایی» (کتیبه: ۲۱۹).

به‌طور خلاصه نمی‌توان از همه وجوه اندیشه سیاسی شاهنشاهی هخامنشیان برای امروز الگوبرداری کرد، چراکه در این صورت حق شهروندان و عقل جدید سیاسی را از عرصه خارج خواهیم ساخت (see: Balbus, 2010: 106). هخامنشیان در کیفیت حکمرانی به‌خصوص در شخصیت کوروش و داریوش دارای وجوه افتخار و شکوه بزرگی است (Kuhrt, 1983: 94)، اما تنها با عقلانیت انتقادی باید با همه وجوه اندیشه‌ای گذشته برخورد کرد تا مانعی برای توسعه و دستاوردهای نسل‌های آینده ایجاد نشود. عقل سیاسی نمی‌تواند مداح یا نافی باشد، به‌خصوص زمانی که با اندیشه و ساختار حکومت در ایران باستان سروکار داریم. می‌توان وجوه خرد، انسانیت، حقوق بشر، احترام به عقاید مختلف، آبادانی، رواداری و تکنیک‌های درخشان هخامنشیان را در کتیبه‌ها استخراج کرد. از سوی دیگر، باید با اندیشه انتقادی وجوه استبدادی، نژادپرستانه و حاکمیت خشونت‌آمیز باستان را واکاوی کرد. در این مقاله سعی شد به دور از رابطه مهر یا کین سازه‌های تداومی و اندیشه مشروعیت‌بخش حکمران هخامنشی بررسی شود؛ سازه مشروعیتی که هنوز هم به‌عنوان باشکوه‌ترین تمدن انسانی از آن یاد می‌شود.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. توین، بی؛ تارن، برونر (۱۳۸۸)، جغرافیای اداری ایران باستان، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
۲. ثاقب‌فر، مرتضی (۱۳۷۷)، شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران، تهران: خوارزمی.
۳. جنیدی، فریدون (۱۳۸۹)، حقوق جهان در ایران باستان، تهران: بنیاد نیشابور نشر بلخ.
۴. ریشه، گی (۱۳۹۱)، جامعه‌شناسی تالکوت پارسونز، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نشر نی.
۵. سرخوش کرتیس، وستا؛ سارا استوارت (۱۳۹۱)، پیدایش امپراطوری ایران، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: نشر مرکز.
۶. مرادی غیاث‌آبادی، رضا (۱۳۸۷)، کتیبه‌های هخامنشی، خط میخی پارسی باستان، تهران: نوید.
۷. محمدی ملایری، محمد (۱۳۸۰)، تاریخ و فرهنگ ایرانی، در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، ج ۴، تهران: توس.
۸. میرزایی، علی‌اصغر (۱۳۸۹)، «درباره ماهیت، مختصات و چارچوب امپراطوری هخامنشی»، فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء، سال بیستم، ش ۵، پیاپی ۸۳.
۹. نیولی، گرادو (۱۳۹۰)، از زرتشت تا مانی، ترجمه آرزو رسولی، تهران: نشر ماهی.
۱۰. ویتفولگل، کارل (۱۳۹۱)، استبداد شرقی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: ثالث.

ب) خارجی

11. Althusser, Louis (1971), *Lenin and Philosophy and Other Essays*, Translated from the French by Ben Brewster, York and London: Monthly Review Press new.
12. Balbus, Isaac (2010), *governing subject, an introduction to the study of politics*, London: Routledge.
13. Foucault, Michel (2008), *the Birth of Biopolitics Lectures At the Collge De France, 1978–79*, Edited By Michel Senellart, London: Palgrave Macmillan.
14. Foucault, Michel (2011), *The Courage Of The Truth (The Government Of Self And Others Ii) Lectures At The Collège De France 1983–1984*, Edited By Frédéric Gros General Editors: François Ewald And Alessandro Fontana English Series Editor: Arnold I. Davidson Translated By Graham Burchell, London: Palgrave Macmillan.
15. Kuhrt, Amelie (1983), "the Cyrus cylinder and Achaemenid imperial policy", *journal for the study of Old Testament*, 8 - 83 .
16. Kuhrt, Amelie (1984), "The Achaemenid concept of kingship", *British institute of Persian studies*, vol 22, pp 156-160.
17. Marrow, john (2005), *history of western political thought*, London: Palgrave Macmillan .